■ امیرالمومنین(ع) پیوسته در مقاطع مختلف از حاکمیت ۴ ساله‌شان برای مردم سخنرانی کرده و مسائل و موضوعات روز را که برای مردم شبهه ایجاد کرده و سبب بدبینی و بدگمانی مردم شده بود تشریح و تبیین می‌کردند

تحلیل تاریخی «وطن امروز» از نقش جهاد تبیین و روشنگری در حکومت امیرالمؤمنین(ع) بر اساس نهج‌البلاغه

امیر میدان تبیین

بررسی سیره سیاسی-اجتماعی امیرالمؤمنین(ع) گویای این نکته است که جهاد تبیین و آگاهی‌بخشی در جهت رشد فکری و ارتقای دستگاه تحلیلی مردم از مهم‌ترین اهداف حکومت علوی است

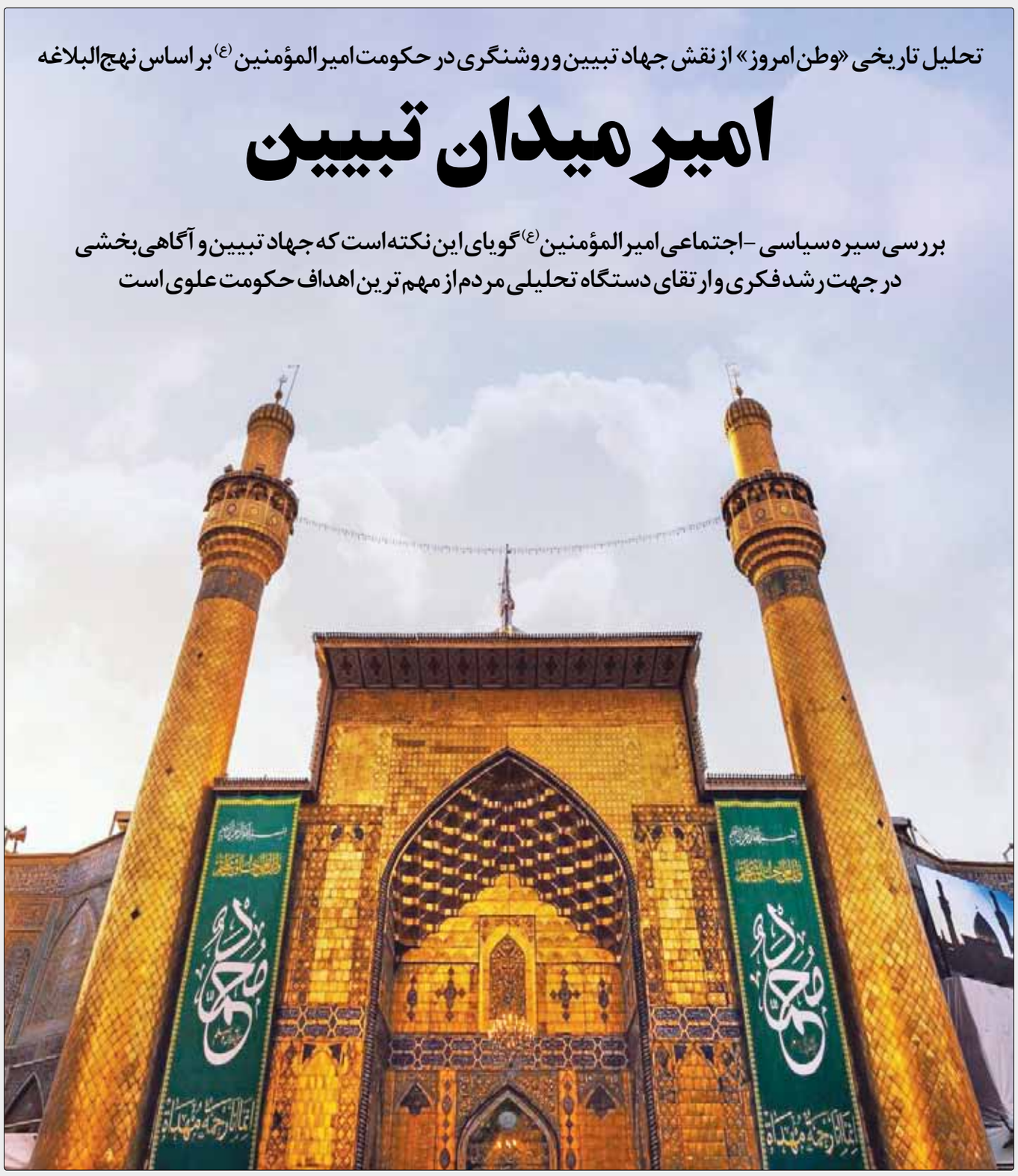

«امیرالمومنین(ع) حقایق را برای مردم بیان می‌کردند؛ شما خطبه‌های نهج‌البلاغه را نگاه کنید، بسیاری از آنها تبیین واقعیاتی است که در جامعه آن روز وجود داشته - چه خطبه‌های حضرت، چه نامه‌های حضرت- بخشی از نهج‌البلاغه خطبه‌ها و بخشی نامه‌هاست؛ آن نامه‌ها غالبا نامه به کسانی است که حضرت به آنها اعتراضی دارند یا دشمنانند مثل معاویه و امثال اینها، یا عمال خود آن حضرتند که حضرت به آنها ایراد دارند؛ غالبا اینجوری است؛ بعضی‌ها هم توصیه و دستورالعمل و فرمان است، مثل عهد مالک اشتر؛ در همه اینها تبیین می‌کنند، حقایق را بیان می‌کنند برای مردم. یکی از رشته‌های کار امیرالمؤمنین این است». این بیانات رهبر حکیم انقلاب نشان از اهمیت پررنگ مساله تبیین، آگاهی‌بخشی و روشنگری برای مردم و توده‌ها دارد. دوست و دشمن در طول تاریخ امیرالمومنین(ع) را به فصاحت و بلاغت در سخنرانی و خطبه‌خوانی می‌شناسند اما محتوا و جانمایه این خطبه‌های غرا و نامه‌های فصیح چه بود؟ در یک جمله «تبیین مسائل اساسی اسلام و حکومت».

■ **۱- جهاد با زبان**

امیرالمؤمنین(ع) در نامه ۴۷ نهج‌البلاغه که وصیتنامه اخلاقی حضرت خطاب به جهانیان بویژه مسلمانان و شیعیان است، یکی از اقسام سه‌گانه جهاد را جهاد به لسان و زبان مطرح می‌کنند و همه را به خدا قسم می‌دهند که جهاد به زبان یا همان جهاد تبیین و روشنگری را ترک نکنند.

امام علی(ع) می‌فرمایند: «اللهَ اللهَ فِی الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ؛ خدا را خدا را، که در جهاد با مال و جان و زبان خویش در راه خداوند کوتاهی نکنید».

منظور از جهاد با انفس همان حضور در میدان‌های جنگ برای حفظ اسلام و کشورهای اسلامی در مقابل دشمنان است و جهاد با اموال کمک‌های مالی است که برای بسیج لشکر اسلام در زمان‌های گذشته می‌شد و امروز هم تمام کمک‌هایی که در مسائل مختلف فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای حفظ اسلام و مسلمانان می‌شود مشمول آن است. جهاد با زبان نیز همان دفاع‌های منطقی و تبلیغات مستمر برای پیشرفت اسلام است و امروز استفاده از تمام رسانه‌های ارتباط جمعی را در بر می‌گیرد.

«جهاد» قانونی عمومی در عالم آفرینش است، زیرا تمام موجودات زنده اعم از گیاهان، انواع حیوانات و جانداران به وسیله جهاد، موانع را از سر راه خود برمی‌دارند تا بتوانند به حیات مطلوب ادامه دهند.

در خلقت این جهان هر موجودی معمولا آفتی دارد که اگر با آن آفت مبارزه نکند نابود می‌شود یا از پیشرفت باز می‌ماند. ریشه‌های درختان برای به دست آوردن آب و غذا در اعماق زمین دائما در حرکتند و هرگاه به مانعی مانند سنگی برسند یا آن را در هم می‌شکنند یا آن را دور زده به پیشروی خود ادامه می‌دهند و گاه می‌بینیم ریشه‌های لطیف گیاهان مانند مته‌های فولادی موانع را سوراخ می‌کنند.

راه دور نرویم؛ بدن ما در تمام طول شبانه‌روز در حال جهاد است، زیرا میکروب‌ها از ۴ طریق آب، هوا، غذا و پوست به بدن (آنجا که خراشی بردارد) هجوم می‌آورند، اگر نیروی دفاعی تن و گلبول‌های سفید خون با آنها به پیکار برنخیزند، ممکن است در یک روز انواع بیماری‌ها دامن ما را بگیرد اما این جهاد خاموش و پردامنه است که سلامتی ما را حفظ می‌کند.

جوامعی که جهاد را ترک کنند نیز در مدت کوتاهی یا نابود می‌شوند یا به ضعف و ذلت کشیده خواهند شد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «مَنْ تَرَکَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ‌اللهُ ذُلًّا وَفَقْراً فِی مَعِیشَتِهِ وَ مَحْقاً فِی دِینِهِ؛ آنها که جهاد را ترک گویند خداوند لباس ذلت بر اندامشان می‌پوشاند و فقر و احتیاج بر زندگی آنها حاکم می‌شود و دینشان را بتدریج از بین می‌برد». سپس می‌افزاید: «إِنَّ‌اللهَ أَعَزَّ أُمَّتِی بِسَنَابِکِ خَیْلِهَا وَ مَرَاکِزِ رِمَاحِهَا؛ خداوند امت مرا به وسیله سُم ستورانش (که به سوی میدان جهاد پیش می‌روند) و به وسیله پیکان نیزه‌هایش (در برابر دشمن) عزت می‌بخشد».

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «وَاللهِ مَا صَلَحَتْ دُنْیَا وَلَا دِینٌ إِلَّا بِهِ (بالجهاد)؛ به خدا سوگند هیچ دنیا و دینی جز با جهاد اصلاح نشد».

■ **۲- تبیین برای نجات گمراهان**

در سیره حکومتی امیرالمومنین(ع) حتی در زمان جنگ، جهاد تبیین نقش مهم و حیاتی داشت به طوری که ایشان تمام تلاش‌شان را برای تبیین و روشنگری در جهت آگاهی مردم می‌کردند. در خطبه ۵۵ نهج‌البلاغه می‌خوانیم: «فواللهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ یَوْماً إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِی طَائِفَهٌ فَتَهْتَدِیَ بِی وَ تَعْشُوَ إِلَی ضَوْئِی، وَ ذَلِکَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَی ضَلَالِهَا وَ إِنْ کَانَتْ تَبُوءُ بِآثَامِهَا»؛ به خدا سوگند من اگر هر روز جنگ را به تأخیر می‌اندازم به خاطر آن است که امیدوارم گروهی از آنان به ما بپیوندند و هدایت شوند و در لابه‌لای تاریکی‌ها، پرتوی از نور مرا ببینند و به سوی من آیند. و این برای من بهتر است از کشتن آنها در حالی که گمراهند، هر چند در این صورت نیز گرفتار گناهان خویشتن می‌شوند (و من مسؤول بدبختی آنها نیستم)».

در اینجا امام به نکته مهم دیگری اشاره می‌فرمایند و آن اینکه جنگ برای مردان خدا نه یک هدف است و نه نخستین راه درمان، بلکه آخرین طریق درمان محسوب می‌شود، در آنجا که هیچ وسیله دیگر کارساز نباشد؛ آنها سعی دارند حتی اگر ممکن است یک نفر بر اهل ایمان بیفزایند و از پیروان کفر و ظلم و بیدادگری بکاهند و در حالی که افراد عادی با سوءظن و بدبینی به این صحنه‌ها می‌نگرند، آنها با امیدواری و حسن ظن نگاه می‌کنند و پیوسته آغوش خود را برای تائبین و نادمین گشوده‌اند.

تاریخ ـ بویژه تاریخ جنگ صفین- نیز نشان می‌دهد حسن ظن امام در این باره بی‌دلیل نبود، چراکه گروه کثیری در همان ایام که بی‌خبران به امام فشار می‌آوردند تا جنگ را شروع کند و امام تعلل می‌ورزید، توبه کردند و به سوی لشکر امام بازگشتند یا از جنگ کناره‌گیری کردند.

مرحوم شوشتری در «شرح نهج‌البلاغه» خود فهرستی را از نام کسانی که در جنگ صفین به برکت تأخیر امام در جنگ به آن حضرت پیوستند، ارائه می‌دهد که از میان آنها می‌توان از خواهرزاده «شرحبیل» که ملحق شدنش به لشکر امام داستان جالبی دارد و «شمربن ابرهه الحمیری» و جماعتی از قاریان قرآن و همچنین «عبدالله‌بن‌عمر العنسی» نام برد. این عبدالله‌بن‌عمر زمانی به امام پیوست که باخبر شد عمار در لشکر علی علیه‌السلام است و به یاد حدیث معروف پیامبر افتاد که به او فرمود: «یا عَمّارُ تَقْتُلُکَ الْفِئَه الْباغِیَه؛ ای عمار تو را گروه ستمکار به قتل می‌رساند» (و پس از کشته شدن عمار به دست معاویه واضح و آشکار شد که آنها گروه ستمکارند و شکی برای آنها در این زمینه باقی نماند).

و نیز او از جوانی نام می‌برد که از لشکر شام خارج شد و به سوی لشکر امام علیه‌السلام آمد، در حالی که پیوسته شمشیر می‌زد و لعن می‌کرد و دشنام می‌داد. «هاشم مرقال» که از اصحاب معروف علی علیه‌السلام و پرچمدار آن حضرت در میدان صفین بود به او گفت: ای جوان روز قیامت باید در برابر این سخنان پاسخگو باشی و حساب این پیکار را بدهی. جوان گفت: من به خاطر این با شما می‌جنگم که برای من نقل کرده‌اند رئیس شما (علی علیه‌السلام) نماز نمی‌خواند و شما نیز نماز نمی‌خوانید و نیز به خاطر این با شما می‌جنگم که رئیس شما خلیفه ما را کشته و شما او را یاری کرده‌اید. «هاشم مرقال» ماجرای قتل عثمان را برای او شرح داد و برای او روشن ساخت علی علیه‌السلام نخستین کسی بوده که با پیامبر نماز گزارده و از همه مردم آگاه‌تر به دین خداست و یاران او شب زنده‌دارانند. هنگامی که جوان متوجه اشتباهات خود شد از خدا درخواست توبه کرد و به شام بازگشت در حالی که از اعمال خود پشیمان شد.

آری! علی علیه‌السلام می‌خواست این گونه افراد را به سوی خود جذب و به راه حق دعوت کند. او هرگز تشنه خونریزی نبود، بلکه تشنه هدایت مردم بود. او شیفته مقام و حکومت نبود، بلکه خواهان عدل و عدالت بود و همیشه سعی داشت تا جایی که ممکن است جنگی رخ ندهد و اگر جنگی رخ می‌دهد تلفات را به حداقل برساند؛ به همین دلیل معمولا سعی داشت جنگ بعدازظهر و حتی نزدیکی غروب آغاز شود تا تاریکی شب آتش جنگ را خاموش سازد و خون مردم کمتر ریخته شود. و آنها که مایل به کناره‌گیری از جنگ هستند از تاریکی شب استفاده کنند و کنار روند.

جمله «تَعْشُوَ إِلَی ضَوْئِی» با توجه به اینکه «عَشْو» (بر وزن ضرب) به معنی تاریکی و عدم وضوح چیزی است، اشاره به این حقیقت است که فضای جامعه اسلامی را در آن روز تاریکی و ظلمت، جهل و نادانی و تبلیغات زیانبار فرا گرفته بود و تنها چراغی که می‌توانست آن فضا را روشن کند نور امام و افکار او و تبیین و روشنگری حضرت بود. به همین دلیل تا آنجا که ممکن بود جنگ را به عقب می‌انداخت تا جایی که گاهی افراد ناآگاه زبان به اعتراض می‌گشودند و این کار را ترس از مرگ یا شک در برنامه‌های دشمنان می‌پنداشتند، در حالی که این‌گونه امور درباره امام علیه‌السلام برای آنها که از روحیاتش آگاه بودند، اصلا مفهوم نداشت. در مجموع این سخنان حضرت در خطبه ۵۵ نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که نزد امیرالمؤمنین(ع)، جهاد تبیین نسبت به جهاد نظامی از اهمیت بالاتری برخوردار است.

■ **۳- امر به معروف و نهی از منکر، ابزار اساسی تبیین**

امیرالمومنین(ع) در حکمت ۳۱ نهج‌البلاغه برای جهاد ۴ رکن برمی‌شمرند که ۲ رکن آن امر به معروف و نهی از منکر است که می‌توان این ۲ رکن را از مهم‌ترین ابزارهای جهاد تبیین و روشنگری در جامعه دانست. «وَ الْجِهَادُ مِنْهَا عَلَی أَرْبَعٍ شُعَبٍ: عَلَی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الصِّدْقِ فِی الْمَوَاطِنِ وَ شَنَآنِ الْفَاسِقِینَ؛ جهاد ۴ شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه‌های نبرد، و دشمنی با فاسقان».

اگر نخبگان و علمای یک جامعه این واجب الهی و تکلیف قطعی را بدرستی انجام دهند مسائل و موضوعات تا حد زیادی برای مردم تبیین و روشن می‌شود و دشمن نمی‌تواند با ایجاد فضای غبارآلوده به وسیله تبلیغات مسموم، مردم و مسؤولان را دچار اشتباهات محاسباتی کند.

امام علی(ع) در این حکمت جهاد را به معنای وسیع کلمه تفسیر فرموده نه تنها جهاد نظامی در میدان جنگ با دشمنان که نتیجه همه آنها عظمت اسلام و مسلمانان و دفع شر کافران و فاسقان و منافقان است. به تعبیر دیگر امام به هر ۴ محور جهاد: جهاد با قلب، با زبان، با عمل و با اسلحه در میدان نبرد اشاره می‌کند که جهادی است فراگیر و شامل تمام مصداق‌ها.

آن گاه آثار هر یک از این شاخه‌های چهارگانه را به روشنی برمی‌شمردند و می‌فرمایند: «آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته» (فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِینَ). «و آن کس که نهی از منکر کند بینی کافران (منافقان) را به خاک مالیده» (وَ مَنْ نَهَی عَنِ الْمُنْکَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ الْکَافِرِینَ).

حضرت امیرالمومنین(ع) در اهمیت و عظمت ابزارهای اصلی جهاد تبیین یعنی امر به معروف و نهی از منکر در حکمت ۳۷۴ می‌فرمایند: «وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ کُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ، إِلَّا کَنَفْثَهٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ؛ وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ، لَا یُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا یَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ؛ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ کَلِمَهُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ (بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور. امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد (و بدانید) از همه اینها مهم‌تر سخن حقی است که در برابر سلطان ستمگری گفته شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع شود)».

این تعبیر براستی تعبیر عجیبی است؛ تمام کارهای نیک: نماز، روزه، زکات، حج و حتی جهاد فی‌سبیل‌الله در برابر امر به معروف و نهی از منکر بسیار کوچک و ناچیز است. دلیلش این است که این ۲ وظیفه بزرگ اسلامی ضامن اجرای تمام آن کارهای نیک و فرائض و واجبات است. اگر امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شود به دنبال آن نماز، روزه، حج و جهاد نیز بتدریج به فراموشی سپرده می‌شود؛ این است دلیل برتری این ۲ بر آنها.

آنگاه امام علیه‌السلام در آخرین بخش از کلام نورانی‌شان به افراد ضعیف‌النفس هشدار می‌دهند و می‌فرمایند: «(بدانید) امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد (و بدانید) از همه اینها مهم‌تر سخن حقی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته می‌شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع می‌گردد)» (وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ لَا یُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَ لَا یَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ کَلِمَهُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ).

بسیارند کسانی که گمان می‌کنند اگر سراغ انجام این ۲ وظیفه بروند جان‌شان یا نان‌شان به خطر می‌افتد در حالی که چنین نیست. خداوند حافظ جان و نان آنهاست و این تفکر، تفکری است شرک‌آلود و بیگانه از حق.

جمله «وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِکَ کُلِّهِ» حقیقت مهمی را بازگو می‌کند و آن اینکه انسان باید شجاع باشد و در برابر ظالمان، بی‌اعتنا به خطراتی که ممکن است او را تهدید کند حق را بیان دارد و ای بسا بیان حق، آنها را بیدار یا حداقل شرمنده سازد و از انجام ظلم‌هایی بازدارد.

جالب اینکه ابن‌ابی‌الحدید در ذیل این جمله اشاره به داستان زید بن ارقم در برابر ابن‌زیاد یا یزیدبن‌معاویه می‌کند و می‌گوید: مصداق این سخن روایتی است که می‌گوید: زیدبن‌ارقم، ابن‌زیاد -وگاه گفته شده یزیدبن‌معاویه- را دید که با چوبدستی خود به دندان امام حسین علیه‌السلام می‌زند؛ آن زمانی که سر آن حضرت را نزد او برده بودند. زید بن ارقم فریاد زد و گفت: چوب را بردار. بسیار دیدم که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله این دندان‌ها را می‌بوسید.

نمونه دیگر آن سخنی است که عبدالله بن عفیف ازدی در مسجد کوفه در برابر ابن‌زیاد گفت و سخنان او را درهم کوبید. هنگامی که ابن‌زیاد بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش برای قدرتنمایی به مسجد کوفه آمد و بر فراز منبر رفت و در برابر انبوه جمعیت، خدا را حمد کرد که پیروز شده و اهانت شدیدی به حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام کرد و آن حضرت را به دروغگویی نسبت داد، عبدالله بن عفیف ازدی که چشمش نابینا بود از میان جمعیت برخاست و فریاد زد: «یا ابْنَ مَرْجانَهَ! إِنَّ الْکَذّابَ وَابنَ الْکَذّابِ أَنتَ وَ أَبوکَ وَ مَنِ اسْتَعْمَلَکَ وَأَبوهُ یا عَدُوَّ اللهِ أَتقْتُلُونَ أَولادَ النَّبِیّینَ وَتَتَکَلَّمونَ بِهذَا الکَلامِ عَلی مَنابِرِ الْمُسلِمینَ؟؛ ای پسر مرجانه! دروغگو و فرزند دروغگو تویی و پدر توست و کسی که تو را بر این مسند نشانده و پدر اوست. ای دشمن خدا فرزندان پیامبران را به قتل می‌رسانی و این سخن زشت را بر منبر مسلمانان می‌گویی؟». (قابل توجه اینکه او ابن‌زیاد را ابن‌زیاد خطاب نکرد بلکه به مادرش مرجانه نسبت داد تا آلوده بودن نسب او را با این سخن آشکار کند و در میان جمعیت رسوایش سازد). ابن‌زیاد که انتظار چنین سخنی را از هیچ‌کس نداشت، خشمگین شد و گفت: گوینده این سخن کیست؟ عبدالله بن عفیف گفت: منم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خداوند آنها را از هر گونه آلودگی پیراسته به قتل می‌رسانی و می‌پنداری مسلمانی؟ وا غوثاه؛ کجایند فرزندان مهاجر و انصار که از تو و از آن طغیانگر (یزید) نفرین شده فرزند نفرین شده توسط پیامبر صلی‌الله علیه وآله، انتقام بگیرند... .

به این ترتیب، عبدالله، بذر انقلاب ضد بنی‌امیه و خونخواهی امام حسین علیه‌السلام را در دل‌ها با سخنانش پاشید، هر چند سرانجام در این راه شهید شد ولی کار خود را کرد.

داستان معروف فرزدق و اشعار مشهورش درباره امام سجاد علیه‌السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا نیز نمونه زنده و بارزی از این گفتار امام علیه‌السلام است.

البته در ذیل این داستان آمده است که هشام سخت از این اشعار عصبانی شد و حقوق فرزدق را از بیت‌المال قطع کرد ولی امام سجاد علیه‌السلام آن را جبران فرمود. در نهایت اشعار فرزدق در تاریخ جاودان و ماندگار شد.

داستان‌های زیادی در تاریخ اسلام از این دست دیده می‌شود. اگر چه در بعضی از آنها جان ناهی از منکر به خطر افتاد ولی این در موارد نادری بود که با کلیتی که امام امیرمؤمنان علیه‌السلام در این گفتار حکیمانه فرموده منافاتی ندارد، زیرا همواره عمومات، استثنائاتی دارد. درباره این ۲ فریضه اسلامی آیات فراوان و روایات بسیاری وارد گردیده و مقدار اهمیتی که به آنها داده شده در هیچ موضوع دیگری تا این حد دیده نمی‌شود.

■ **۴- بدگمانی مردم؛ نتیجه عدم تبیین**

امیرالمومنین(ع) پیوسته و در مقاطع مختلف از حاکمیت ۴ ساله خود برای مردم سخنرانی کرده و مسائل و موضوعات روز را که برای مردم شبهه ایجاد کرده بود و سبب بدبینی و بدگمانی مردم شده بود تشریح و تبیین می‌کردند. ایشان در نامه‌ها و توصیه‌هایی که به کارگزاران در استان‌ها و ایالت‌های مختلف می‌کردند نیز بر این اصل تاکید داشتند. برای مثال در نامه‌ای که به مالک اشتر نوشتند و به عهدنامه مالک اشتر معروف است، می‌فرمایند: «وَإِنْ ظَنَّتِ الرَّعِیَّهُ بِکَ حَیْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِکَ، وَاعْدِلْ عَنْکَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِکَ، فَإِنَّ فِی ذَلِکَ رِیَاضَهً مِنْکَ لِنَفْسِکَ، وَ رِفْقاً بِرَعِیَّتِکَ، وَإِعْذَاراً تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَکَ مِنْ تَقْوِیمِهِمْ عَلَی الْحَقِّ». «و هر گاه رعایا نسبت به تو گمان بی‌عدالتی ببرند عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با بیان عذر خویش گمان آنها را نسبت به خود (درباره آنچه موجب بدبینی شده) اصلاح کن، زیرا این امر از یک سو موجب تربیت اخلاقی تو می‌شود و از سوی دیگر ارفاق و ملاطفتی است درباره رعیت و سبب می‌شود بیان عذر خود، تو را به مقصودت که وادار ساختن آنها به حق است برساند».

می‌دانیم یکی از مشکلات حکومت‌ها این است که بسیاری از مردم از جزئیات مسائلی که در جامعه می‌گذرد ناآگاهند و گاه زمامدار عادل دست به اقداماتی برای حل مشکلات و اصلاح امور می‌زند که دلیلش بر آنها مخفی است. همین امر موجب بدگمانی مردم می‌شود و اگر این بدگمانی‌ها روی هم متراکم شود ممکن است مردم را از حکومت جدا کند، از این رو هر گاه والی و زمامدار احساس کند سوءظنی برای مردم درباره مسأله‌ای پیدا شده، باید آشکارا دلیل منطقی کار خود را بیان کند تا آنها آرامش فکر پیدا کنند و سوءظن‌شان برطرف شود.

یکی از بهترین فرصت‌ها در اسلام برای زمامداران، استفاده از خطبه‌های نماز جمعه است که قریب و بعید و نزدیکان و غیر آنها در آن جمع‌اند و او می‌تواند خود به طور مستقیم یا نائبانش مسائل را بشکافند و دلایل انجام هر کاری را که موجب بدگمانی شده آشکارا بگویند.

امروز با توجه به گستردگی رسانه‌ها، معمولا با مصاحبه یا دادن بیانیه در این گونه موارد اقدام می‌کنند ولی آنها که عذر موجهی ندارند بزودی رسوا می‌شوند و پایه‌های قدرت‌شان به لرزه درمی‌آید.

این نکته نیز قابل توجه است که امام علیه‌السلام برای افشاگری در موارد سوءظن رعیت ۲ فایده مهم ذکر فرمود. اول: رفع سوءظن مردم از طریق بیان واقعیت‌ها و شرح امکانات و تنگناها. دوم: ریاضت نفس والی و زمامدار، زیرا او با این عمل، گویی خود را در اختیار مردم گذارده و از اوج قدرت فرود آمده و همچون یک دوست و برادر با آنها متواضعانه سخن می‌گوید و این تواضع مایه ریاضت نفس و پرورش روح و اخلاق زمامدار است.

پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله نیز بارها اقدام به این کار کرده و اسوه عملی برای این دستور بود. از جمله:

۱- هنگام تقسیم غنائم فراوان جنگ حنین، هنگامی که برای رؤسای تازه مسلمان قریش مانند ابوسفیان و بعضی دیگر یکصد شتر سهمیه قرار داد و سهم مهاجران و انصار پیشین را بسیار کم و در حدود ۴ شتر مقرر فرمود، گروهی از آنها سخت ناراحت شدند و بعضی پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله را متهم به عدم رعایت عدالت در تقسیم غنیمت کردند. در اینجا پیغمبر خدا عذر خود را آشکارا بیان کرد و به آنها گفت: من با این کار محبت این افراد را نسبت به اسلام جلب کردم تا مسلمان شوند ولی شما را به اسلام‌تان (که در وجودتان ریشه‌دار است واگذاردم) آیا دوست ندارید گروهی شتر و گوسفند ببرند ولی شما محبت و ایمان به رسول‌الله را با خود ببرید؟

۲- نمونه دیگر جریانی است که در صلح حدیبیه اتفاق افتاد. پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله در این صلح که با مشرکان مکه برقرار کردند، اولاً حاضر شدند بدون انجام اعمال عمره - با اینکه خود و یاران‌شان احرام بسته بودند- به مدینه بازگردند و ثانیاً شرط‌هایی را که به نفع قریش در این صلح‌نامه آمده بود بپذیرند که این مسأله بر یاران‌شان سنگین بود.

از جمله کسانی که زبان به اعتراض گشودند عمر بود. در روایتی آمده که او گفت: «ما شَکَکْتُ فِی الإسْلامِ قَطُّ کَشَکّی یَوْمَ حُدَیْبِیَّهَ؛ هیچ‌گاه در اسلام شکی مانند شک روز حدیبیه نکردم». خدمت پیغمبر آمده عرض کرد: آیا ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: هستید. عرض کرد: آیا آنها مشرک نیستند؟ فرمود: هستند. عرض کرد: پس چرا ما این همه خفت و خواری را در دین خود بپذیریم؟ پیامبر یاران خود را مخاطب قرار داد و فرمود: این از ناحیه من نبود؛ خدا چنین دستور صلحی را به من داده و احدی نمی‌تواند امر پروردگار را مخالفت کند و بدانید خدا مرا ضایع نخواهد کرد. (و پیروزی‌ها در پیش است).

۳- در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: چیزی «از مواد غذایی» خدمت پیغمبر آوردند تا (بر اهل صفه) تقسیم کند ولی به اندازه‌ای نبود که به همه برسد، از این رو تنها به جمعی از آنها داد و چون ممکن بود دیگران قلباً ناراحت شوند و معترض باشند، پیامبر در برابر آنها آمد و فرمود: ای اهل صفه مقدار کمی برای ما آورده بودند؛ من دیدم به همه نمی‌رسد. آن را به افرادی که نیاز بیشتری داشتند دادم (و در آینده جبران خواهد شد).

■ **۵- عمار یاسر، جهادگر عرصه تبیین**

اگر چه مهم‌ترین شخصیت در جهاد تبیین و آگاهی‌بخشی به مردم در زمان حکومت علوی خود حضرت علی(ع) بودند لکن نمی‌شود از نقش صحابه و شاگردان گرانقدر ایشان همچون عمار یاسر و مالک اشتر غفلت کرد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره نقش پراهمیت و بی‌بدیل عمار یاسر در تبیین و روشنگری مسائل در آن برهه پرالتهاب می‌فرمایند: «در جنگ صفین یکی از کارهای مهم جناب عمار یاسر تبیین حقیقت بود. چون آن جناح مقابل که جناح معاویه بود، تبلیغات گوناگونی داشتند. همینی که حالا امروز به آن جنگ روانی می‌گویند، این جزو اختراعات جدید نیست، شیوه‌هایش فرق کرده؛ این از اول بوده. خیلی هم ماهر بودند در این جنگ روانی؛ خیلی. آدم نگاه می‌کند کارهای‌شان را، می‌بیند که در جنگ روانی ماهر بودند. تخریب ذهن هم آسان‌تر از تعمیر ذهن است. وقتی به شما چیزی بگویند، سوءظنی یک جا پیدا کنید، وارد شدن سوءظن به ذهن آسان است، پاک کردنش از ذهن سخت است، لذا آنها شبهه‌افکنی می‌کردند، سوءظن را وارد می‌کردند؛ کار آسانی بود. این کسی که از این طرف، خودش را موظف دانسته بود که در مقابل این جنگ روانی بایستد و مقاومت کند، جناب عمار یاسر بود، که در قضایای جنگ صفین دارد که با اسب از این طرف جبهه به آن طرف جبهه و صفوف خودی می‌رفت و همین‌طور این گروه‌هایی را که به تعبیر امروز، گردان‌ها یا تیپ‌های جدا جدای از هم بودند، به هر کدام می‌رسید، در مقابل آنها می‌ایستاد و مبالغی برای آنها صحبت می‌کرد؛ حقایقی را برای آنها روشن می‌کرد و تأثیر می‌گذاشت. یک جا می‌دید اختلاف پیدا شده، یک عده‌ای دچار تردید شدند، بگومگو توی آنها هست، خودش را به‌سرعت آنجا می‌رساند و برای‌شان حرف می‌زد، صحبت می‌کرد، تبیین می‌کرد؛ این گره‌ها را باز می‌کرد».

با اقتباس از کتاب پیام امام امیرالمؤمنین
تألیف آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی